

از خاک تا جلال درس ۲۰: ارمیا دکتر آر. سی. اسپرول

یادمه وقتی در هلند دانشجوی فوق لیسانس بودم، زندگی بسیار منظمی داشتم؛ هر روز سر یک ساعت بیدار می‌شدم، ما در جایی که اجاره کرده بودیم، یک اتاق کوچک داشتیم و یک دستشویی کوچک، و فقط فضای کافی داشتیم که در این اتاق یک میز رو بین دیوار و دستشویی جا بدیم و پشت صندلی به طرف تخت بود و من هر روز دوازده ساعت پشت این میز می‌نشستم.

و همه‌ی این مطالعات الهیاتی رو انجام می‌دادم و به خودم گفتم: "اگه می‌خوام این الهیات رو مطالعه کنم، یک چیزی رو می‌خوام بهش اضافه کنم. می‌خوام در حالی که این کار رو می‌کنم، کتاب مقدس رو مطالعه کنم." پس این برنامه‌ی منظم روزانه رو داشتم که هر روز قبل از اینکه کار آکادمیک رو شروع کنم، با دقت، متن یک کتاب از کتاب مقدس رو مطالعه می‌کردم و یک سال، ارمیای نبی، هم‌نشین من بود.

و بعد از اون تجربه، به نوعی احساس می‌کنم ارمیا دوست منه. زمان زیادی رو با او صرف کردم و محتوای کتابش رو بررسی کردم و همیشه به خاطر شجاعت، وفاداری و سرسپردگی ارمیا متعجب می‌شدم، چون مثل اشعیا، ماموریت سختی به ارمیا سپرده شده بود که داوری خدا رو بر قومش و کلیساش اعلام کنه.

و گاهی اوقات ما این تصویر رو از نبی عهدعتیق داریم که به نوعی، سختگیر، بدخلق و بیماره، و از اعلام این داوری‌های فلاکت بار و ترسناکی که بر مردم نازل میشه، لذت می‌بره، اما یادمونه که اسم مستعار ارمیا، "نبی گریان" بود، چون ارمیا از اعلام خبر بد لذت نمی‌برد. او دلشکسته بود و برای قومش و شهر اورشلیم گریه می‌کرد.

ما هم اون روزها، بارها به موزه‌ی راکس در آمستردام می‌رفتیم و نقاشی‌های شگفت‌انگیز رو می‌دیدیم. شاید موزه‌ی راکس از لحاظ مجموعه‌ی هنرهای عالی، در مقایسه با لوور در جایگاه دوم باشه. اونجا اتاق بزرگی دارند که اتاق رامبراند بود، بزرگ‌ترین مجموعه‌ی رامبراند که میشه در تمام دنیا پیدا کرد.

و ما به اونجا می‌رفتیم و با دقت به همه‌ی نقاشی‌های رامبراند نگاه می‌کردیم، نقاشی مورد علاقه‌ی من، به زبان هلندی این عنوان رو داشت: "جرمیاَس پر رورد هات آندر هاگ فان جِروسَلِم"، "ارمیا برای نابودی اورشلیم سوگواری می‌کند." اگه شما با این نقاشی آشنا باشید، می‌بینید که این نبی، به شدت به کتاب مقدس تکیه می‌کنه و در پیش زمینه، جایی که تاریکی و نور در سبک کلاسیک رامبراند، در هم آمیختند، اگه با دقت به نقاشی نگاه کنید، شهر اورشلیم رو در شعله‌ها می‌بینید.

و رامبراند، وقتی این نقاشی‌ها رو می‌کشید، کاری می‌کرد که شبیه به کار میکلائو و دیگران بود، اگه شخصیت‌های کتاب مقدسی رو می‌کشید، سی یا چهل طراحی از زندگی شخص می‌کشید تا یکی از اونها رو برای نقاشی انتخاب کنه.

و او به دنبال لحظه‌ی خیلی مهم و لحظه‌ی ثمربخشی بود که می‌تونست کل اون شخص و مأموریتش رو در یک صحنه به تصویر بکشه، و این انتخاب او برای ارمیا بود، ارمیا برای شهر اورشلیم می‌گریست. خُب، ارمیا بیست ساله بود که به عنوان نبی خوانده شد، و ما گزارش خواندگی او رو در باب اول کتابش داریم؛

و مهمه که بدونیم ارمیا، آخرین نبی یهودا پیش از نابودی اورشلیم و تبعید قوم خدا به بابل بود. در آیه‌ی چهار از باب اول می‌خونیم: "پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «قبل از آنکه تو را در شکم صورت بندم تو را شناختم و قبل از بیرون آمدنت از رحم تو را تقدیس نمودم و تو را نبی امت‌ها قرار دادم.»

جالبه که او نبی ملت‌ها یا نبی غیریهودیان نامیده شده، درحالی که اکثر نبوت‌هاش به یهودیان در اورشلیم و اطراف اورشلیم بود. از این تاریخ، خدمتش تقریباً پنجاه سال طول می‌کشید. او از قبیله‌ی بنیامین بود و چندین قرن بعد، کس دیگه‌ای از قبیله‌ی بنیامین انتخاب میشد، نه به عنوان نبی، بلکه کسی که در عهدجدید، همتای نبی عهدعتیقه؛ یک رسول؛ و این بنیامینی در عهدجدید هم رسول غیریهودیان خونده شده.

و واقعاً خدمت ارمیا در عهدعتیق، خدمت پولس رسول رو در عهدجدید پیشگویی می‌کنه. "پس گفتم"، البته که این ارمیاست که صحبت می‌کنه، "آه ای خداوند یهوه اینک من تکلم کردن را نمی‌دانم چونکه طفل هستم." همونطور که بعداً خواهیم دید، درباره‌ی ارمیا گفتند که نه تنها در ابتدا، بلکه در طول کارش، یک نبی بی میل بود، و این بی میلی رو در ابتدا می‌بینیم که گفت: "من تکلم کردن را نمی‌دانم چونکه طفل هستم."

و خداوند به من گفت: "آه، متأسفم ارمیا، حتماً به آدرس اشتباهی اومدم. تو اون ارمیایی نیستی که من از ابتدای جهان مقرر کردم، یا در رحم مادرت تقدیس کردم." خدا این رو نمیگه. وقتی ارمیا اعتراض می‌کنه که خیلی کوچکه، خداوند به او گفت: "مگو من طفل هستم، زیرا هرجایی که تو را بفرستم خواهی رفت و بهر چه تو را امر فرمایم تکلم خواهی نمود.

از ایشان مترس زیرا خداوند می‌گوید: من با تو هستم و تو را رهایی خواهم داد.» آنگاه خداوند دست خود را دراز کرده، دهان مرا لمس کرد و خداوند به من گفت: «اینک کلام خود را در دهان تو نهادم. بدان که تو را امروز بر امت‌ها و ممالک مبعوث کردم تا از ریشه برکنی و منهدم سازی و هلاک کنی و خراب نمایی و بنا نمایی و غرس کنی.»

و می‌بینید این اتفاق برای اشعیا هم افتاد، وقتی که تکلیف جدی اعلام خبرهای بد در همه جا، به اشعیا داده شد. به هر حال، اشعیا امروز به این معروفه که نبی انجیل در عهدعتیقه. پس به همین ترتیب، وقتی خدا میاد و کلامش

رو در دهان ارمیا می‌ذاره، بهش میگه: "می‌خوام بری و از ریشه بکنی، ریشه کن کنی و فرو بریزی." چرا؟ "تا بتونی بکاری و بنا کنی." اما قبل از اینکه خدا قومش رو احیا کنه و امتش رو احیا کنه، اول از همه باید ساختارهایی رو که خیلی فاسد شده بود، فرو بریزه.

پس این شرایط دعوت ارمیاست و برای اینکه طعم سختی ماموریتش رو درک کنید، خدا ارمیا رو فرستاد، اما مثل اشعیا اونو سراغ پادشاهان نفرستاد، بلکه به مرکز مذهبی قوم فرستاد: به کاهنان و انجمن انبیای اون زمان.

باب هفت، یک دید خوب درباره‌ی این مأموریت به ما میده. از اول آیه‌ی یک در این باب، اینطور می‌خونیم: "کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت: «به دروازه‌ی خداوند بایست و این کلام را در آنجا ندا کرده، بگو: ای تمامی یهودا که به این دروازه‌ها داخل شده، خداوند را سجده می‌نمایید کلام خداوند را بشنوید. یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: طریق‌ها و اعمال خود را اصلاح کنید و من شما را در این مکان ساکن خواهم گردانید. به سخنان دروغ توکل نمایید و مگویید که هیکل یهوه، هیکل یهوه، هیکل یهوه این است."

اینجا چه خبره؟ ما گفتیم یکی از چیزها، یکی از نقش‌های نبی در عهدعتیق، این بود که اصلاح کننده باشه. حالا انبیا به عنوان اصلاحگران، انقلابی نبودند. اینها با هم فرق دارند. انبیا سعی نمی‌کردند ابداع کننده باشند، همه‌ی چیزهایی رو که خدا در عهد و زندگی مذهبی قوم آغاز کرده، دور بندازند.

من بارها گفتم در عهدعتیق، پرستش در اسرائیل به آیین‌گرایی، نمادگرایی و رسم‌گرایی تنزل یافت، که مردم فقط ظاهراً حرکاتی رو انجام می‌دادند، اما دلشون از امور خدا دور بود. اونها همچنان فعالیت مذهبی شون رو انجام می‌دادند، اما کاملاً ظاهری، سطحی و بیرونی بود. در دلشون نفوذ نمی‌کرد.

حالا انبیا از این حالات یا آیین‌ها یا امور ظاهری خلاص نشدند، بلکه از قوم خواستند واقعیت درونی چیزی رو درک کنند که این امور ظاهری باید بهشون اشاره می‌کرد و از اونها می‌خواستند که توبه کنند از اینکه اجازه دادند مذهبشون صرفاً یک امر بیرونی بشه. خدا به ارمیا میگه: "می‌خوام به مرکز شهر بری، به اورشلیم، به معبد بری و به قوم بگی راهشون رو اصلاح کنند و به دروغ‌ها اعتماد نکنند." و دروغ‌ها در این فرمولی بود که اونها بازگو کردند: "هیکل یهوه، هیکل یهوه، هیکل یهوه این است."

در موقعیت‌های دیگه، من تأکید کردم که چقدر مهمه تکرار رو در ادبیات عبری ببینیم، چون تکرار بر تأکیدها دلالت می‌کنه و معمولاً وقتی چیز خیلی مهمی ذکر میشه، اون تکرار میشه، اون رو دو بار میگه. اما اینجا سه بار تکرار میشه.

این افراد بیش از حد ریاکارند و میگن: "هیکل یهوه، هیکل یهوه، هیکل یهوه این است." و ارمیا هدایت میشه که بهشون بگه: "شما به دروغ‌ها تکیه می‌کنید، دروغ‌هایی که نفعی نداره." و بعداً میگه: "به شیلو برید و بهش نگاه کنید." شیلو، جایی بود که موقتاً پرستشگاه مرکزی دوران باستان بود و حالا ویران شده بود.

ارمیا میگه: "به شیلو برید و بهش نگاه کنید، چون وقتی خدا داوری‌اش رو نازل کنه، اورشلیم اینطوری میشه." می‌تونید نبوتی رو تصور کنید که بیش از این آتش به پا کنه؟ می‌تونید خشم و غضب کاهنان و رهبران مذهبی اون زمان رو تصور کنید که این مرد جرأت کرده بگه خدا می‌خواد اورشلیم رو نابود کنه؟

این برای ارمیا سخت بود. او مورد تنفر بود و توسط کاهنان، انبیای دروغین زمانش تحت جفا بود.

او که مرد حساسی بود، برایش خیلی سخت بود که اینطوری ادامه بده. به نظرم، یکی از اندوه‌بارترین باب‌هایی که چالش او رو توصیف می‌کنه، باب بیست از کتابشه. باب بیست، آیه‌ی هفت با این کلمات شروع میشه: "ای خداوند تو مرا وادار کردی و من قانع شدم. از من زورآورتر بودی و غالب شدی." من ترجمه‌ی قدیمی‌رو بیشتر دوست دارم: "ای خداوند مرا فریفتی پس فریفته شدم،" چون این روحیه‌ی این مباحثه رو نشون میده که ظاهراً افراط می‌کنه، چون اگه خدا انسان رو فریب بده، چیزی آشکارتر از این نیست که اون شخص فریب خورده، و اگه خدا او رو درهم بکوبه، پس در واقع او درهم کوبیده شده.

اما حالا ارمیا میگه: "خدایا من چه شانسی دارم؟ من نمی‌تونم با تو بجنگم. تو برای من خیلی قدرتمندی. تو در این ماموریت مرا فریفتی." او گفت: "تمامی روزمضحکه شدم و هر کس مرا استهزا می‌کند." من در همه‌ی اورشلیم "پرسونا نان گراتا" هستم.

در میان قوم خودم، نفرت انگیزترین شخص هستم. آیا این مفهوم وفاداری به تو و کلامته، اینکه اگه به تو وفادار باشم، باید مورد نفرت همه باشم؟ "زیرا هرگاه می‌خواهم تکلم نمایم ناله می‌کنم و به ظلم و غارت ندا می‌نمایم. زیرا کلام خداوند تمامی روز برای من موجب عار و استهزا گردیده است."

روزانه، هر روز، ارمیا متحمل ملامت و استهزای قومش میشه، چون سعی می‌کنه به کلام خدا وفادار باشه. هر کشیشی هم در هر کلیسا باید مرتباً به سراغ این متن بره. و او گفت: "پس گفتم که او را ذکر نخواهم نمود و بار دیگر به اسم او سخن نخواهم گفت." آیا عمق سقوط ارمیا رو در اینجا می‌بینید؟ "دیگه نمی‌تونم تحمل کنم. نمی‌تونم این دشمنی، نفرت، استهزا رو تحمل کنم، و خدایا تسلیم میشم. از نبی بودن دست می‌کشم. دیگه به اسم تو حرف نمی‌زنم." او میگه: کلام خدا "در دل من مثل آتش افروخته شد و در استخوان‌هایم بسته گردید، و باز نتوانستم ایستاد."

این چیزیه که درباره‌ی ارمیا دوست دارم. او یک نبی بود که در استخوان‌هایش آتش داشت و این آتشی بود که با کلام خدا روشن شده بود. "از خودداری خسته شده، باز نتوانستم ایستاد."

آیه‌ی یازده: "لیکن خداوند با من مثل جبار قاهر است از این جهت ستمکاران من خواهند لغزید و غالب نخواهند آمد و چونکه به فطانت رفتار نمودند به رسوایی ابدی که فراموش نخواهند شد بینهایت خجل خواهند گردید." آیه‌ی سیزده: "برای خداوند بسرایید و خداوند را تسبیح بخوانید." آیه‌ی چهارده: "ملعون باد روزی که در آن مولود

شدم." درباره‌ی تردید، دودلی بین تعالی و خوشی ستایش خدا صحبت می‌کنه و بعد به خاطر بدبختی که باید تحمل کنه، روز تولدش رو لعنت می‌کنه.

باب بیست و سه، آیه‌ی نه: "به سبب انبیا دل من در اندرونم شکسته وهمه استخوان‌هایم مسترخ شده است، مثل شخص مست و مانند مرد مغلوب شراب از جهت خداوند و از جهت کلام مقدس او گردیده‌ام. زیرا که زمین پر از زناکاران است و به سبب لعنت زمین ماتم می‌کند و مرتع‌های بیابان خشک شده است زیرا که طریق ایشان بد و توانایی ایشان باطل است. چونکه هم انبیا و هم کاهنان منافق‌اند و خداوند می‌گوید: شرارت ایشان را هم در خانه خود یافته‌ام."

پس ارمیا شکایت می‌کنه. او به خدا میگه: "ببین، تو به من میگی این افراد رو به توبه دعوت کنم، چون داوری بر این شهر مقدس میاد، و هر بار که موعظه می‌کنم، پانزده نبی پشت سرم میان و به قوم میگن: "سلامتی، سلامتی. خدا با ماست. به ارمیا گوش نکنید؛ او اتحاد کلیسا رو از بین می‌بره. خدا شما رو همونطور که هستید، دوست داره. سلامتی، سلامتی."

و ارمیا نزد خدا فریاد زد: "او گفت: خدایا، پیغام این انبیا زخم‌های دختر صهیون رو کمی شفا میده. من چطوری می‌تونم کاری کنم که این قوم کلام تو رو گوش کنند، وقتی صدای من هر روز توسط انبیای دروغینی خاموش میشه که به مردم چیزی رو میگن که اونها می‌خوان بشنوند، فریاد می‌زنند: "سلامتی، سلامتی، درحالی که سلامتی نیست؟"

خدا به ارمیا چی میگه؟ آیه‌ی بیست و پنج: "سخنان انبیا را که به اسم من کاذبانه نبوت کردند شنیدم که گفتند خواب دیدم خواب دیدم. این تا به کی در دل انبیایی که کاذبانه نبوت می‌کنند خواهد بود که انبیای فریب دل خودشان می‌باشند، که به خواب‌های خویش که هر کدام از ایشان به همسایه خود باز می‌گویند خیال دارند که اسم مرا از یاد قوم من ببرند، چنانکه پدران ایشان اسم مرا برای بعل فراموش کردند."

حالا به این گوش کنید. خدا میگه: "آن نبی‌ای که خواب دیده است خواب را بیان کند و آن که کلام مرا دارد کلام مرا برآستی بیان نماید. خداوند می‌گوید: کاه را با گندم چه کاراست؟ و خداوند می‌گوید: «آیا کلام من مثل آتش نیست و مانند چکشی که صخره را خرد می‌کند؟» ارمیا، نگران انبیای دروغین نباش. من به انبیای دروغین رسیدگی می‌کنم. اگه اونها خواب می‌بینند، بذار خواب ببینند، و بذار خوابشون رو اعلام کنند، اما مرد خدا باید کلام خدا رو با وفادارای موعظه کنه و ناظر قدرت این کلام باشه."

قبل از این تویخ، این پیغام رو در آغاز باب بیست و سه می‌خونیم: "خداوند می‌گوید: «اینک ایامی می‌آید که شاخه‌ای عادل برای داوود برپا می‌کنم و پادشاهی سلطنت نموده، به فطانت رفتار خواهد کرد و انصاف و عدالت را

در زمین مجرا خواهد داشت. در ایام وی یهودا نجات خواهد یافت و اسرائیل با امنیت ساکن خواهد شد و اسمی که به آن نامیده میشود این است: یهوه صدقینو (یهوه عدالت ما)."

ارمیا به قوم گفت خدا بهشون یک عهد تازه و شروع جدیدی رو وعده داده، و اگرچه او گفت معبد نابود میشه و قوم به اسارت میرن، آخرین کار ارمیا قبل از اسارت، این بود که یک زمین خرید. در اورشلیم سرمایه گذاری کرد، به عنوان نشانی برای قومش که خدا این شهر رو دوباره از خاکستر بلند می‌کنه.